**ترجمه تفسير الميزان    ج‏10    321**

[سخن آخر قوم نوح (ع) به آن جناب:" اگر از راستگويان هستى، عذابى را كه وعده مى‏دهى بياور!"]

" قالُوا يا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَكْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ" اين آيه شريفه حكايت گفتارى است از سران كفر پيشه قوم نوح كه بعد از ناتوانيشان از پاسخ منطقى و ابطال حجت نوح و ابطال مسلكى كه ايشان را به سوى آن مى‏خواند، به زبان آوردند، كه در واقع خواسته‏اند از باب به اصطلاح تعجيز بگويند: تو هيچ كارى نمى‏توانى بكنى، و آن عذابى كه ما را به آن تهديد مى‏كردى نمى‏توانى بياورى، و منظورشان از جمله" تعدنا" همان عذاب اليمى است كه نوح (ع) در آغاز دعوتش كفار را از آن انذار كرد.

در اينجا نكته‏اى است كه بايد تذكر داده شود، و آن اين است كه خداى تعالى گفتار قوم نوح را كه فعلا مورد بحث است بطور فصل نقل كرد و آن را بر بگومگوهاى قبلى تفريع نكرد، و نفرمود:" فقالوا يا نوح قد جادلتنا ..." بلكه فرمود:" قالوا" و اين بدان جهت بود كه هر چند سراينده داستان خداى سبحان است كه محيط به سراپاى دهر و به همه حوادث واقع در كل جهان است و به همين جهت همه بگومگوهاى نوح (ع) با قومش را به صورت داستانى آورده كه گويى در يك روز واقع شده، و ليكن واقع امر اين است كه نوح (ع) ساليان دراز در بين قوم خود دعوت مى‏كرده، و اين بگو مگوها مربوط به آن ساليان دراز است كه آن جناب قوم خود را به توحيد مى‏خوانده، و به فنون مختلف مناظره و احتجاج تمسك مى‏جسته است بطورى كه تمامى بهانه‏ها و عذرهاى آنان را قطع نموده و حق را براى آنان چون روز آفتابى روشن كرده است، و آيه شريفه زير از طول زمان دعوت آن جناب خبر داده مى‏فرمايد:" فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً"[[1]](#footnote-1).

ترجمه تفسير الميزان، ج‏10، ص: 322

و آيه زير از اختلاف انحاء مناظره آن جناب خبر داده مى‏فرمايد:" قالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهاراً ... ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهاراً ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً"[[2]](#footnote-2).

پس احتجاجهايى كه در آيات مورد بحث از نوح (ع) حكايت شده در طول صدها سال واقع شده و بدين جهت بود كه خداى تعالى گفتار كفار را متفرع بر سخنان قبل نكرد.

آرى آيات مورد بحث كلام و سرائيده خدايى است كه محيط به كل حوادث دهر است و شنونده اين آيات نيز رسول خدا (ص) است كه از ناحيه خداى تعالى داراى وسعت نظرى شده كه حوادث امت‏هاى مختلف و زمانهاى متفاوت نزد آن جناب جمع و مانند حوادث يك روز يك جمعيت است.

و معناى كلام كفار- و خدا داناتر است- اين است كه: اى نوح تو با ما جدال كردى، و زياد سر به سر ما گذاشتى، بطورى كه حوصله ما را سر بردى، و ما را خسته كردى، و ما اينك سخن آخر خود را به تو مى‏گوييم و آن اين است كه به تو ايمان نخواهيم آورد، پس كار را يكسره كن و آن عذابى كه ما را به آن تهديد مى‏كنى بياور.

خواننده عزيز توجه دارد كه كفار در اين سخن خود اعتراف نكردند به اينكه ما در برابر دعوت تو حرف حسابى و منطق صحيحى نداريم، و از پاسخ درست به تو عاجزيم، بلكه تنها آن جناب را از خود مايوس كرده و از او همان چيزى را خواستند كه هر صاحب دعوتى بعد از نوميد شدن از تاثير دعوتش- يعنى از ايمان آوردن و تسليم شدن مردمش- دست به آن كار مى‏زند، و آن آوردن عذابى است كه هر صاحب دعوتى در خلال دعوت و ضمن خيرخواهى‏هايش مردم را از آن عذاب تحذير مى‏كند.

[جواب نوح (ع): من اختيار ندارم، آوردن عذاب به دست خدا است و بسته به مشيت او مى‏باشد]

" قالَ إِنَّما يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شاءَ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ" از آنجا كه از جمله‏" فَأْتِنا بِما تَعِدُنا" بر مى‏آيد كه كفار آوردن عذاب را از خود نوح (ع) خواسته بودند و (لذا لازم بود قبل از هر سخنى اين خطا اعلام شود زيرا) آوردن عذاب به اختيار نوح (ع) نبود، و آن جناب تنها يك رسول بود، لذا در پاسخ آنان در سياق معروف به" قصر قلب"[[3]](#footnote-3) فرمود: آوردن عذاب كار من (و كار هيچ پيغمبرى ديگر) نيست،

ترجمه تفسير الميزان، ج‏10، ص: 323

بلكه تنها و تنها كار خداى تعالى است، او است كه مالك امر شما است، و عذابى را كه من به دستور او وعده‏اش را به شما داده‏ام مى‏آورد، پس پروردگار شما او است، و مرجع همه امور شما به سوى او است، و از امر تدبير هيچ چيزى در دست من نيست، حتى تهديدى هم كه من نسبت به شما كرده و گفتم كه اگر ايمان نياوريد به عذابى اليم گرفتار مى‏شويد، و پيشنهادى كه شما به من مى‏كنيد كه آن عذاب را بياورم هيچ تاثيرى در ساحت كبريايى خداى تعالى ندارد، پس اگر بخواهد آن عذاب را مى‏آورد، و اگر نخواست نمى‏آورد.

از اينجا روشن مى‏شود كه جمله" ان شاء" از لطيف‏ترين قيود در اين مقام است كه حق تنزيه ساحت مقدس ربوبى را ادا كرده و فهمانده است كه خداى سبحان محكوم به حكم هيچ كس و مقهور به قهر هيچ چيز نمى‏شود، او هر چه را بخواهد مى‏كند، و هيچ كس ديگرى غير او نيست كه هر چه بخواهد بكند، و اين قيد نظير استثنايى است كه در اواخر همين سوره آمده آنجا كه خداى تعالى فرموده:" خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ"[[4]](#footnote-4) و جمله‏" وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ" هم تنزيه ديگرى است براى خداى سبحان، و با اين حال جوابى نيز هست از تعجيزى كه كفار نسبت به نوح (ع) كردند، چون ظاهر بى اعتنايى كفار به انذار آن جناب از عذاب اليم اين است كه گويى خواسته‏اند بگويند تو هيچ كارى به ما نمى‏توانى بكنى.

" وَ لا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ ..." راغب در مفردات گفته: كلمه" نصح" به معناى به كار بردن نهايت درجه قدرت خود در عمل و يا سخنى است كه در آن عمل و يا سخن مصلحتى براى صاحبش باشد،- مى‏گويد- اين كلمه از جمله" نصحت له الود"[[5]](#footnote-5) گرفته شده، و ناصح عسل به معناى عسل خالص است، ممكن هم هست از جمله" نصحت الجلد"[[6]](#footnote-6) گرفته شده باشد، (چون ناصح نيز مانند ناصح‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏10، ص: 324

پوست همه سعيش در اين است كه دريدگى و نقصى را كه در كار دوستش پيدا شده رفو و اصلاح كند) چون ناصح به معناى خياط و نصاح به معناى نخ خياطى است.[[7]](#footnote-7)

وعده عذا

1. ( 1) نوح نهصد و پنجاه سال در بين مردمش زندگى كرد." سوره عنكبوت، آيه 14" [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1) پروردگارا! من قوم خود را شب و روز دعوت كردم ... سپس با صداى بلند دعوت كردم- ديدم فايده نبخشيد- پس از آن به صورت علنى دعوت كردم- باز نشد- آن گاه به صورت سرى و محرمانه دعوت كردم- باز نشد-." سوره نوح، آيه 5- 9" [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 2) حكمى را كه خصم معتقد به عموميت موضوع آن است نخست منحصر در يك مورد و يا موارد خاصى كند، و سپس موضوعى را هم كه خصم، موضوع حكم پنداشته بود عوض نمايد قصر قلب مى‏گويند. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1) سعادتمندان در بهشت جاودانند و تا وقتى كه آسمانها و زمين پاى بر جا هستند خواهند بود، مگر آنكه مشيت پروردگارت طورى ديگر باشد، و اين عطاء، عطائى است قطع ناشدنى." سوره هود، آيه 108" بطورى كه ملاحظه مى‏شود در عين اينكه وعده قطعى داده و عطاى بهشت را عطائى قطع ناشدنى معرفى مى‏كند، در عين حال همين حكم قطعى را معلق به مشيت خود فرموده." مترجم" [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2) دوستى را در باره او به نهايت درجه خلوص رساندم. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 3) پوست را دوختم. [↑](#footnote-ref-6)
7. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش. [↑](#footnote-ref-7)